

ماهیت الهی از دیدگاه فخر رازی، خواجه نصیر الدین طوسی و ملاصدرا

صدیقه اکبری^۱

چکیده

مسئله اثبات یا نفی ماهیت به معنی الاخص برای واجب الوجود، جزء مسائل اساسی و تأثیرگذار در مباحث خداشناسی فلسفی است؛ زیرا با مسئله بساطت ذات الهی رابطه تنگاتنگی دارد. در این مقاله، این مسئله از دیدگاه سه تن از بزرگان، یعنی فخر رازی، خواجه نصیر الدین طوسی و ملاصدرا با روشی تحلیلی بررسی شده و تفاوت دیدگاه‌ها مشخص می‌شود. فخر رازی در آثارش، نظر ثابتی ندارد. در برخی آثارش دیدگاه عینیت و در برخی دیگر زیادت وجود بر ماهیت را پذیرفته است. خواجه نصیر الدین طوسی نیز معتقد به عینیت وجود و ماهیت در واجب تعالی است. ملاصدرا، بنیان‌گذار حکمت متعالیه، بر اساس دیدگاه مبنایی‌اش، یعنی اصالت وجود، قائل به عینیت وجود و ماهیت در واجب الوجود است. تفاوت دو دیدگاه مشایی و صدرایی پیرامون ماهیت الهی این است که بر اساس مکتب مشاء و دیدگاه خواجه وجود و ماهیت الهی، وجودی در کنار دیگر ماهیات است، اما بر اساس دیدگاه ملاصدرا که واجب تعالی را تنها وجود مستقل و بقیه وجودها را وجودی رابط می‌داند، تنها حقیقت بالذات هستی، وجود و ماهیت باری تعالی است و بقیه ماهیات، وجودهای طفیلی و وابسته به وجود حق تعالی هستند.

واژگان کلیدی: ماهیت، وجود، زیادت، عینیت، فخر رازی، خواجه نصیر طوسی،

ملاصدرا.

۱. مقدمه

ماهیت در لغت، مصدر جعلی از ما هو، یعنی ما هویت است که برای رفع سنگینی در بیان به ماهیت تبدیل شده است. (سجادی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۶۲) این واژه، در اصطلاح نیز در دو معنا به کار می‌رود. یکی به معنای عام، یعنی ما به الشی هو هو که مراد از آن، حقیقت شیء است و دیگری به معنای خاص، یعنی ما یقال فی جواب ما هو که مفهوم آن، حد تام شیء است.

پیرامون اینکه ماهیت الهی چگونه است، برخی به زیادت وجود بر ماهیت الهی معتقدند و

۱. دانش پژوه دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی. از افغانستان.

برخی به عینیت وجود و ماهیت در خدای متعال. اندیشمندان بر اساس مبانی و اصول مورد پذیرش خود، یکی از این دو دیدگاه را پذیرفته‌اند.

فخر رازی که از متکلمین برجسته اشاعره است در این باره اظهار نظر کرده، اما دیدگاه وی در آثار متعددش متفاوت است. وی در برخی آثارش توقف را ترجیح داده است. از دلایل وی در شرح اشارات این است که حکما، عقل بشر را قادر بر درک حقیقت واجب تعالی نمی‌دانند، ولی وجود حق را قابل درک می‌دانند، پس وجود حق، مغایر ماهیت اوست و در برخی آثار، نظریه زیادت وجود بر ماهیت را پذیرفته در برخی دیگر قائل به عینیت وجود و ماهیت در حق تعالی شده است. وی در محصل، زیادی وجود حق تعالی بر ماهیتش را ابطال می‌کند. چنانچه گوید: «اگر پرسند که وجود واجب تعالی عین ماهیت اوست یا عارض بر آن، می‌گوییم وجود حق تعالی عین ماهیت اوست».

نظر خواجه نصیر الدین طوسی نیز که از پیروان مکتب مشاء است، عینیت وجود و ماهیت در ذات الهی است در حالی که در ممکنات، وجود را عارض بر ماهیت دانسته و نتیجه می‌گیرد که وجود ما به الاشتراک، میان واجب و ممکن نیست، اما نظر ملاصدرا بر اساس مبنای اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، عینیت وجود و ماهیت در ذات باری تعالی است و یا به عبارتی ماهیته انیته، یعنی ماهیت و حقیقت الهی متشکل از وجودی در نهایت شدت است، وجودی صرف و بی انتها.

۲. دیدگاه‌ها پیرامون رابطه ماهیت و وجود خدا

پیرامون ماهیت خدا و مغایرت یا یگانگی آن با وجود، تا پیش از ملاصدرا و مکتب صدرایی بحث مستقلی مطرح نبوده، بلکه در ضمن مباحث دیگر خداشناسی مطرح شده است. در این مورد، دیدگاه‌های مختلفی مطرح است.

۱-۲. نظریه عینیت یا یگانگی وجود و ماهیت

عینیت وجود و ماهیت را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد. یکی عینیت مفهوم وجود و ماهیت و دیگری عینیت مصداق وجود و ماهیت. بر اساس نظریه عینیت، مفهوم وجود و ماهیت، مفهوم وجود عین مفهوم ماهیت است و هر آنچه از ماهیت مفهوم می‌شود، از وجود نیز مفهوم می‌شود. خواجه در کشف المراد، ابوالحسن الاشعری و ابوالحسین بصری و پیروان آنها را قائل این نظریه می‌داند. «ان وجود کل ماهیه نفس تلك الماهیه». (علامه حلی، ۱۳۸۰، ص ۳۵)

نتیجه این نظر این است که چون ماهیات با یکدیگر مختلف و متباین هستند، وجود آنها نیز با

یکدیگر متباین خواهند بود، در نتیجه مطابق چنین دیدگاهی وجود مشترک لفظی است، اما در عینیت مصداق وجود و ماهیت که نظر جماعتی از متکلمان معتزلی و حکمای اسلامی است، این عینیت و یگانگی مصداق است و تنها شامل واجب الوجود می شود، یعنی وجود واجب، همان ماهیت اوست. (علامه حلی، ۱۳۸۰، ص ۳۵؛ طباطبایی، ۱۳۸۵، ۲۰۳/۱) بر اساس این دیدگاه، فقط مصداق ماهیت و وجود در واجب الوجود یکی است، ولی از نظر مفهوم، میان ماهیت و وجود تغایر وجود دارد.

۲-۲. نظریه زیادت یا دوگانگی مفهوم وجود و ماهیت

بر اساس این نظریه، وجود معنایی است مشترک بین واجب و ممکن که بنا به عقیده ابوهاشم بصری معتزلی و بیشتر متکلمان اشعری، بر ماهیت واجب و ممکن زیادت دارد. به این معنا که ذهن می تواند نه تنها ممکن الوجود، بلکه واجب الوجود را نیز به دو معنی مغایر، یعنی وجود و ماهیت، یعنی هستی و چیستی تحلیل کند. رازی در الاربعین این نظریه را به گروهی بزرگ از مشایخ علم اصول نسبت داده است. (فخر رازی، ۱۹۸۷، الف، ۱۳۸/۱)

حکمای اسلامی، زیادت را محدود به ممکنات می دانند و برآنند که واجب، مجرد وجود است و او را ماهیتی نیست و به تعبیری، وجود او عین ماهیت اوست.

۳. دیدگاه فخر رازی

دیدگاه فخر رازی پیرامون ماهیت الهی، در آثار متعدد وی متفاوت است.

۱-۳. تأیید نظریه زیادت

رازی در المباحث المشرقیه، الاربعین والبراهین، دیدگاه زیادت مفهوم وجود بر ماهیت در واجب و ممکن را تأیید می کند. در الاربعین، پس از بیان سه قول، دیدگاه مختار خویش را چنین بیان می کند: «القول الثالث: و هو أن وقوع لفظ الموجود علی الواجب، و علی الممكن، بحسب مفهوم واحد. و ذلك المفهوم صفة عارضة لماهية الحق - سبحانه و تعالی و تقدس - و لحقیقته المخصوصة. و هو المختار عندنا، و عند طائفة عظيمة من علماء الأصول.» (فخر رازی، ۱۹۸۷)، (۱۴۴/۱)

در تفسیر کبیر نیز اذعان می کند که ماهیت الهی را جز به لوازم و آثارش نمی توان تعریف کرد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۴۹۹/۲۴) این سخن بیانگر این است که از نظریه ذات و ماهیت الهی دو چیز هستند.

درالمباحث المشرقیه نیز این عقیده را مطرح می‌کند که ماهیت خدا، نفس وجود او نیست، بلکه امری مخالف وجود حق تعالی است و این عقیده را به ابن سینا نیز نسبت می‌دهد. «بل الانصاف ان الذی ذکره الشیخ تصریح منه بان وجوده سبحانه زائد علی حقیقته کما اخترناه» (فخر رازی (الف)، ۱۴۱، ۳۴/۱) زیرا وجود خدا امری است شناخته شده و معلوم و ماهیتش امری است ناشناخته و غیر معلوم و روشن است که ناشناخته یا ماهیت و شناخته شده یا وجود، با یکدیگر فرق دارند. (فخر رازی (الف)، ۱۳۸۴، ۲۰۲/۱؛ فخر رازی، بی تا، ص ۴۴)

خواجه نصیرالدین طوسی به این نظر اشکال وارد کرده و می‌گوید:

حقیقت خدا که عقول نمی‌توانند آن را درک کنند، وجود خاص اوست که با سایر موجودات متفاوت است، اما آن وجودی که می‌توان درک کرد، وجود مطلق است که لازم آن وجود و همچنین سایر موجودات است و ادراک لازم، ادراک ملزوم را اقتضا نمی‌کند؛ زیرا اگر چنین بود، باید با ادراک وجود، جمیع موجودات خاصه نیز ادراک شوند.

بنابراین، نکته‌ای که بر امام فخر پوشیده مانده و او را به اشتباه انداخته این است که وی گمان کرده که واجب الوجود، باید مرکب از ماهیت و وجود باشد تا گفته شود ماهیت او مجهول و وجود او معلوم است. حال آنکه لازم نیست چنین تصور شود، بلکه او را باید حقیقتی باشد که همان وجود بسیط است و این وجود خاص اوست که او را با سایر موجودات متفاوت می‌کند و به لحاظ اینکه اشد مراتب وجود و غیر متناهی و بسیط الحقیقه است با سایر موجودات اختلاف دارد. بنابراین، اگر لازم، که وجود عام است بدیهی و از تصورات اولیه ذهن باشد، ملزوم آن بدیهی نیست و نباید چنین انتظاری هم داشت. (طوسی، ۱۳۷۹، ۳۶/۳)

۳-۲. تأیید نظریه عینیت

رازی در برخی از آثارش، دیدگاه عینیت وجود و ماهیت را برمی‌گزیند. از جمله در نقد المحصل تصریح می‌کند که وجود، واجب زاید بر ماهیت او نیست؛ زیرا وجودش اگر مستغنی از ماهیت باشد، دیگر صفت نخواهد بود. برای آن ماهیت تا زاید و عارض بر ماهیت باشد و اگر نیازمند به ماهیت باشد، محتاج به مؤثر خواهد بود و آن مؤثر اگر غیر از ماهیت او باشد، لازم می‌آید که وجود واجب ذاتی واجب نباشد، بلکه وجوب بالغیر باشد و این خلف فرض است و باطل است و اگر مؤثر در وجود حق تعالی همان ماهیت او باشد از دو صورت خارج نیست. یا آن ماهیت در حال تأثیر، موجود است و یا نیست. اگر در حال تأثیر موجود باشد، محال است؛ زیرا موجودیت آن ماهیت، اگر به همان وجودی باشد که معلول آن است، لازم می‌آید که وجود واحد، شرط برای نفس خودش باشد که محال است و اگر ماهیت دیگری غیر از ماهیت موجوده، ولی متعلق به همان

وجود، علت باشد، لازم می‌آید دو ماهیت. (طوسی، بی‌تا، ص ۹۷؛ فخر رازی (ب)، ۱۴۱۱، ص ۴۳). در کتاب *الإشارة فی علم الکلام*، پس از بیان وجوب وجود باری تعالی، اختصاص این وجوب را به دلیل ماهیت و حقیقت ویژه او می‌داند که هیچ کس در آن شریک نیست. در واقع، وجود حق تعالی که حقیقت اوست، وجودی واجب و در عین حال متمایز از دیگر موجودات است، وگرنه لازم می‌آمد واجب بودن سایر اشیا. (فخر رازی (ب)، بی‌تا، ص ۸۰)

بر اساس این دیدگاه، نه تنها ماهیت الهی با ماهیت ممکنات متفاوت است، بلکه وجود او با سایر وجودات مغایر است.

۳-۳. بازگشت به نظریه زیادت

رازی، در آثاری که در اواخر عمرش نوشته، بار دیگر به نظریه زیادت باز می‌گردد. (فخر رازی، ۱۹۸۷، ۱۱۰/۱) البته اگر بیان می‌شود که ایشان به زیادت وجود بر ماهیت معتقد است، ماهیت نه به معنای اخص آن، که لازمه جسمانیت است؛ زیرا ایشان در آثارش این مطلب را نفی می‌کند و ماهیت به معنای عامی که حکما معتقدند نیز نیست که منظور، ماهیته انیته است، بلکه ماهیتی است که لازمه اش نه جسمانیت است و نه صرف وجود بودن، بلکه همانگونه که بیان کرده، ماهیتی مجهول‌الکنه است. در *معالم اصول الدین*، برای لزوم وجوب الهی، در عین برخورداری از ماهیت چنین توضیح می‌دهد:

لم لا يجوز ان تكون الماهیه من حیث هی موجبہ لذلک الوجود کما ان الماهیه من حیث هی قابلہ للوجود فی الممكنات.

چرا جایز نباشد که ماهیت، واجب نباشد برای آن وجود، همانگونه که ماهیت من حیث هی، قابل برای وجود ممکن است. (فخر رازی (الف)، بی‌تا، ص ۵۱)

۴-۳. دیدگاه خواجه

خواجه نصیر طوسی که یکی از پیروان مکتب ابن سیناست، برای تبیین مفهوم خدا، موجودات را به دو قسمت بی‌نیاز و محتاج تقسیم می‌کند. (علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۶۶) وی واجب را به دو قسم بالذات و بالغیر تقسیم می‌کند (علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۷۵) و وجود را در واجب‌الوجود، عین ذات او می‌داند، نه زائد بر ذات. دلیل بر این مطلب این است که اگر وجود در واجب‌الوجود زائد بر ذات باشد، برای اتصاف به وجود، نیاز به علت دارد. اول اینکه آن علت، یا خود حقیقت واجب‌الوجود است یا شیء خارج از حقیقتش و هر دو قسم، باطل است که لازمه فرض اول، تقدم شیء علی نفسه است و در فرض دوم، نقل کلام به آن غیر می‌شود و در این صورت، وجود ماهیت

دو بار لازم می‌آید. دوم اینکه هر چیزی که در اتصافش به وجود نیازمند علت باشد، ممکن خواهد بود و چون احتیاج به علت، با وجوب وجود منافات دارد، پس وجود، عین واجب الوجود است (علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۹۰-۹۱).

به طور کلی، خواجه وجود را عارض بر ماهیت حق تعالی نمی‌داند، پس وجود خدا را مباین با وجود ممکنات می‌داند؛ زیرا وجود ممکنات، عارض بر ماهیات آنها است. بنابراین، وجود ما به الأشترک، میان واجب و ممکن نیست (طوسی، ۱۳۷۹، ۵۰/۳).

برای تبیین بیشتر دیدگاه خواجه به پاسخ‌های خواجه بر اشکالاتی که فخر رازی مطرح کرده است، اشاره می‌شود. یکی از اشکالات امام فخر رازی که خواجه به آن پاسخ داده بر این قول حکماست که واجب الوجود ماهیته انیته. وجود، که مشترک میان واجب و ممکن است، بر اساس دیدگاه شما یا اقتضای آن، عروض بر ماهیت است، یا عدم عروض و یا نسبت به عروض و لا عروض لا اقتضا است. اگر اقتضای آن، عروض بر ماهیت باشد، پس هر وجودی باید چنین باشد و در این صورت، عروض وجود حق تعالی بر ماهیتش، لازم می‌آید و قول حق هم همین است و اگر اقتضای وجود، عدم عروض بر ماهیت باشد، لازم خواهد آمد که هیچ وجودی عارض بر ماهیتی نباشد که به اتفاق باطل است و اگر وجود نسبت به عروض و عدم عروض لا اقتضا باشد، لازم می‌آید که تقید وجود، به هر یک از عروض و عدم عروض، معلول سببی باشد که باطل است؛ زیرا وجود حق تعالی معلول سببی نیست. پس همان قسم اول، یعنی زیادت وجود حق تعالی بر ماهیت او باید صحیح باشد. (فخر رازی، ۱۳۸۴، ۲۰۱/۱؛ فخر رازی (الف)، ۱۴۱۱، ۳۱/۱؛ فخر رازی (الف)، بی تا، ص ۳۷؛ فخر رازی، ۱۹۸۷، ص ۱۰۰)

خواجه نصیر الدین طوسی می‌گوید:

اشکال امام فخر رازی در صورتی وارد است که حقیقت وجود، در واجب و ممکن، یکسان باشد در صورتی که حقیقت واجب در مرتبه‌ای از شدت و کمال است که مقتضی عدم عروض است و وجود ممکن در مرتبه‌ای از ضعف و نقص است که مقتضی عروض است. این نیست مگر به خاطر تشکیک در وجود و داشتن مراتب شدید و متوسط و ضعیف. (طوسی، بی تا، ۳۶/۳)

اشکال دیگر امام فخر بر این قول حکماست که گفته‌اند واجب الوجود، چیزی جز حقیقت وجود نیست. به اعتقاد امام فخر اگر واجب الوجود، علت ممکنات باشد و علیتش برای ممکنات نیز به صرف وجودش باشد، در آن صورت لازم می‌آید که واجب و ممکن مساوی باشند. اگر علیتش برای ممکنات به شرط لا باشد، لازم می‌آید که علت، مرکب از دو جزء وجودی و عدمی

باشد، در حالی که عدم را این شایستگی نیست که علت برای چیزی باشد. پاسخ خواججه این است که مقصود حکما از حقیقت واجب و مساوی دانستن آن با صرف وجود، وجود عام نیست، بلکه صرف وجود خاص اوست که او را از سایر وجودات جدا می‌کند. وجودی که قائم به ذات است. (طوسی، ۱۳۷۹، ۳/۳۷) فخر رازی می‌گوید:

هر حکمی که بر فردی از طبیعت نوعی صدق کند، بر سایر افراد آن نیز جاری خواهد بود، چنانچه در ابطال خلأ گفته‌اند که بعد در بعضی موارد محتاج به ماده است. مانند مقدار عارض بر جسم و اقتضای طبیعت نوعی، چون واحد است، پس هر بعدی، محتاج به ماده خواهد بود، پس خلأ یا بعد بدون ماده، باطل است. وجود هم که طبیعت نوعی واحد است، اقتضای واحد خواهد داشت. بنابراین، وجود ما که عارض بر ماهیت ماست، در هر مورد و حتی در وجود حق تعالی هم باید آن وجود، عارض بر ماهیت باشد. (فخر رازی، ۱۳۸۴، ۱/۲۰۲)

خواججه در جواب از این اعتراض می‌گوید:

لازمه عروض وجود ما بر ماهیت ما این نیست که وجود واجب تعالی هم عارض بر ماهیت او باشد، چون وجود طبیعت نوعی نیست تا صدق آن بر افراد به تساوی باشد، بلکه امر مشککی است که بر هر مرتبه‌ای از آن، حکم جداگانه‌ای جاری است. (طوسی، ۱۳۷۹، ۳/۳۷)

فخر رازی در اعتراض دیگر خود بر بوعلی می‌گوید:

دلیل بوعلی بر عدم زیادی وجود حق تعالی بر ماهیتش، مقدماتی دارد و آن مقدمات، درست بود جز آنکه می‌گوید ماهیت شیء اگر علت وجود آن شیء باشد، موجب تقدم وجودی ماهیت آن شیء بر وجود آن شیء خواهد بود و این محال است. در صورتی که همیشه، علت، تقدم وجودی بر معلول ندارد؛ زیرا تقدم علت بر معلول ذاتی آن است و تقدم هم به معنی تأثیر است، پس تأثیر علت به ماهیت آن است نه به وجود آن.

بوعلی می‌گوید:

علت، باید تقدم وجودی بر معلول داشته باشد. مفهوم این کلام این است که تأثیر علت، پس از وجود آن است و این محل نزاع است؛ زیرا به اعتقاد ما، نفس ماهیت حق تعالی، مؤثر در وجود اوست نه ماهیت به انضمام وجود. دوم اینکه هر علتی، تقدم وجودی بر معلول ندارد، مانند علت قابلی، پس علت فاعلی هم تقدم وجودی بر معلول نخواهد داشت. سوم اینکه بوعلی می‌گوید: «گاه ماهیت شیء، سبب صفتی است، پس علیت ماهیت نسبت

به آن صفت، به لحاظ تقدم وجودی آن ماهیت نیست وگرنه نفس ماهیت، علت نخواهد بود». (فخر رازی، ۱۳۸۴، ۲۰۳/۱)

خواجه چنین جواب می‌گوید:

تقدم به معنی تأثیر نیست تا تقدم علت بر معلول به معنی تأثیر علت باشد، بلکه تأثیر، علت مشروط به تقدم وجودی آن است، وگرنه لازم می‌آید که تأثیر، مؤثر مشروط به تأثیر باشد و این محال است. اگر تقدم به معنی تأثیر باشد، تأثیر ماهیت بدون وجود خارجی متصور نیست و اگر ماهیت شیء، علت وجود آن شیء باشد، لازم می‌آید که وجود خارجی شیء، شرط در علیت ماهیت آن شیء برای وجود آن شیء باشد و این خلف فرض است و باطل است و آنچه که می‌گوید علت قابلی ممکنات، تقدم وجودی بر ممکنات ندارد، پس علت فاعلی هم نباید تقدم بر معلول داشته باشد، درست نیست.

فخر رازی چنین پنداشته که ثبوت خارجی ماهیات، غیر از وجود آنها است و سپس وجود در آن حلول می‌کند و این قول فاسد است؛ زیرا مجرد ماهیت از وجود، فقط در عقل ممکن است، آن هم به تحلیل عقلی. اگر ماهیت در عقل قابل وجود است، این به این معنی نیست که وجود عقلی ماهیت، علت صفت خارجی باشد، پس همه احکام، علت قابلی برای علت فاعلی نیست. (طوسی، ۱۳۷۹، ۳۸/۳)

بنابراین، دیدگاه خواجه در مورد ماهیت الهی، عینیت وجود و ماهیت است. خواجه نصیر الدین طوسی هر چند شارح و مدافع حکمت سینوی و از طرفی شارح فلسفه اشراق است، اما دیدگاه‌های بدیع و ظریف او در مسائلی مانند موضوع مطرح شده و دیدگاه او پیرامون رابطه وجود و ماهیت در مورد خدا را می‌توان جرعه‌های عظیم و روشن‌گر برای ظهور حکمت صدرایی دانست.

۴. دیدگاه ملاصدرا

بر اساس مبانی وجودشناختی مکتب ملاصدرا، هر چه در جهان وجود دارد، عین ربط و تعلق به خداوند است و هیچ استقلالی از خود ندارد. در صورتی که خدا موجودی است مستقل که هیچ وابستگی به غیر برای او قابل تصور نیست. بر همین اساس، در مقام بیان تقسیم موجود، این‌گونه بیان می‌کند:

موجود، یا حقیقت وجود است یا غیر آن و منظور از حقیقت وجود این است که هیچ شائبه‌ای از عموم یا خصوص یا حد یا نهایت یا ماهیت یا نقص یا عدم غیر از وجود نداشته باشد، که به آن واجب‌الوجود گفته می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۴۵؛ ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص ۲۱۹)

ملاصدرا به این بحث به طور خصوص ذیل عنوان واجب‌الوجود انیته ماهیته پرداخته به

معنی آنه لا ماهیه له سوى الوجود الخاص المجرد عن مقارنة الماهیه، بر این مطلب سه دلیل بیان کرده است. دلیل اول اینکه اگر وجودش بر ماهیتش عرضی باشد، وجود معلول است؛ زیرا هر عرضی معلول است یا به خاطر معروض بودن یا لغیره بودن و این منافات با واجبیت دارد. «أن وجوده لكونه عرضيا لماهيته يكون معلولا لأن كل عرضي معلول إما لمعروضه وإما لغيره فلو كان معلولا لغيره يلزم إمكانه إذ المعلولیة للغيرینافی الواجبیة هذا خلف فإذن الماهیه یکون قابلا للوجود من حیث المعروضیة فاعلا له من حیث الاقتضاء و فی بطلان التالی کلام سیرد علیک إن شاء الله».

دلیل دوم اینکه اگر وجودش زائد باشد، تقدم شی علی وجودش لازم می آید که خواجه در المباحث آن را مطرح کرد.

دلیل سوم اینکه لازم می آید که زوال وجود، واجب و این محال است. بیان ملازمه این گونه است که اگر وجودی محتاج به غیرش باشد، ممکن است و نظر به ذاتش جائز است. زوالش والا واجب لذاته و متعلق به ماهیت نخواهد بود و این خلف است. (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ۹۷/۱)

در شواهد الربوبیه، این چنین بیان می کند که تمام موجودات در اینکه به واجب الوجود متقوم هستند، حکم وجود واحدی دارند. واجب الوجود، اصل همه وجودهاست و غیر او فرع او هستند. او قائم به ذاتش است و موجودات، ماهیت از شئون و اعتبارات او هستند. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۳۶)

در المبدء و المعاد و المشاعر نیز واجب الوجود را صرف الوجود می داند. (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۲۵) و معتقد است که هیچ حد وجودی ندارد و به این آیه استشهاد می کند که: «لا یحیط به علما و عنت الوجوه للحي القيوم» (بقره: ۱۱۰-۱۱۱) (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ۹۴/۱).

تبیین ملاصدرا از رابطه وجود و ماهیت الهی بر اساس اصالت وجود را می توان اوج تطورات دیدگاه-های مختلف در این باره دانست. هر چند دیدگاه بسیاری از متکلمان گذشته مانند خواجه نصیرالدین و ابن سینا بوده است، اما بر اساس تلقی آنان از رابطه وجود و ماهیت، عینیت آنها در خداوند یک خلاف قاعده محسوب می شود، در صورتی که بر اساس اصالت وجودی که ملاصدرا مطرح کرد، این عینیت، تبیین روشنی دارد.

بر اساس اصالت وجود، تنها وجود اصیل است و تحقق عینی و خارجی دارد و وجود خدای متعال که در نهایت شدت است، حقیقتی جز این بی کرانگی و شدت وجود نیست در صورتی که ماسوی الله از یک نوع محدودیت برخوردارند، پس دارای ماهیت به معنی الاخص هستند.

۵. نتیجه‌گیری

مسئله ماهیت الهی، رابطه تنگاتنگی با بساطت ذات الهی و رابطه ذات و صفات الهی دارد. هر چند متکلمان و حکیمان اسلامی بر اساس مبانی خداشناسی اسلامی، همواره سعی در اثبات تنزیه الهی از هر نوع محدودیتی دارند، اما برخی از آنان بر اساس مبانی و پیش فرض های خود و یا دوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام نتوانسته اند تبیین روشنی از این مسئله ارائه دهند به گونه ای که تنزیه و بساطت ذات الهی را منتج شود.

در میان متکلمان اشعری، فخر رازی از کسانی است که در کتب متعددش پیرامون ماهیت الهی اظهار نظر کرده، اما نظر ثابتی نداشته است. در برخی از آثارش مانند *نقد المحصل*، دیدگاه عینیت وجود و ماهیت در ذات الهی را می پذیرد و در برخی دیگر از آثارش مانند *المطالب العالیه*، به دیدگاه زیادت وجود بر ماهیت در ذات الهی روی می آورد. مبنای وی در پذیرش عینیت وجود و ماهیت، غنی بودن الهی از غیر است. از آنجا که لازمه حصول ماهیت برای ذات، نیازمندی است، اما در دیدگاه زیادت وجود بر ماهیت که گفته شده دیدگاه اواخر عمر وی بوده است، به این دلیل است که بر اساس مبانی فکری وی، امکان ندارد وجودی بدون عروض بر ماهیت تحقق داشته باشد. بنابراین، مبنای وی، اصالت ماهیت بوده و بر این اساس، تحقق وجودی بدون ماهیت امکان پذیر نیست و خداوند نیز از این قاعده مستثنی نخواهد بود. هر چند ماهیت الهی را بر اساس ادله دیگر از محدودیت های سایر جسمانیات مبرا می داند. یا به گفته خود وی، ماهیت الهی مجهول الکنه است.

نظر دیگری که در این مسئله مطرح شد، نظر خواجه نصیر الدین طوسی است که به بررسی و پاسخ‌گویی به دیدگاه‌ها و اشکالات فخر نیز پرداخته است. خواجه هر چند در ماسوی الله معتقد به اصالت ماهیت است، اما در ذات الهی به عینیت وجود و ماهیت معتقد است. بر اساس اینکه شدت وجود در واجب به گونه ای است که مقتضی عدم عروض است. بنابراین، خواجه نیز به نحوی از مدعای اولیه اش که همان اصالت ماهیت است، در ذات باری تعالی عدول کرده و چه بسا با تدقیق در این مسئله، جرقه های حکمت متعالیه و اصالت وجود را بیش از گذشته روشن کرده است.

دیدگاه ملاصدرا نیز در ماهیت الهی، عینیت وجود و ماهیت است، اما بر اساس اصالت وجود که بنیان فلسفه اوست، این دیدگاه تبیینی روشن دارد. به این صورت که بر اساس اصالت وجود، هر آنچه تحقق خارجی دارد، وجود است و ماهیت، چیزی جز حد وجود نیست و از آنجا که واجب

تعالی هیچ حد وجودی ندارد، ماهیتی به معنی الاخص که همان حد وجودی است، برای او معنا ندارد. بنابراین، برای واجب تعالی، فقط ماهیت به معنی الاعم که همان حقیقت اوست، محقق است که وجودی در نهایت شدت است.

تفاوت دیگر دیدگاه خواجه و ملاصدرا در این است که بر مبنای اصالت ماهیت، هر چند خدا محدود به ماهیت دانسته نشود و وجودی در نهایت شدت باشد، این ماهیت، ماهیتی در کنار سایر ماهیات خواهد بود، اما بر اساس اصالت وجود، همه موجودات، وجودی ربطی هستند و تنها وجود واجب تعالی وجودی مستقل است و در واقع ماهیت الهی، تنها ماهیت حقیقی به معنی الاعم است.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. خواجه نصیر طوسی (۱۳۷۹). شرح اشارات. تهران: حیدری.
۲. خواجه نصیر طوسی (بی تا). تلخیص المحصل. بیروت: دار الاضواء.
۳. رازی، فخرالدین (۱۳۸۴ ش). شرح الاشارات والتنبیهاث. تهران: انجن آثار مفاخر فرهنگی.
۴. رازی، فخرالدین (۱۴۰۷). المطالب العالیه من العلم الالهی. بیروت: دار الکتب العربی.
۵. رازی، فخرالدین (۱۴۲۰). تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. رازی، فخرالدین (۱۹۸۷). الاربعین فی اصول الدین. قاهره: مکتبه الاکلیات الازهریه.
۷. رازی، فخرالدین (الف) (۱۴۱۱ ه. ق.). المباحث المشرقیه. بی جا: انتشارات بیدار.
۸. رازی، فخرالدین (الف) (بی تا). معالم اصول الدین. لبنان: دار الکتب العربی.
۹. رازی، فخرالدین (ب) (۱۴۱۱ ه. ق.). المحصل. بی جا: دار الرازی.
۱۰. رازی، فخرالدین (ب) (بی تا) الاشاره فی علم الکلام. قاهره: المکتبه الازهریه للتراث.
۱۱. سجادی، جعفر (۱۳۸۵). نهاییه الحکمه. قم: مؤسسه امام خمینی.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۵). فرهنگ معارف اسلامی. تهران، دانشگاه تهران.
۱۳. علامه حلی (۱۳۸۰). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۴. ملاصدرا (۱۳۵۴). المبدأ والمعاد. دار احیاء التراث.
۱۵. ملاصدرا (۱۳۶۰). شواهد الربوبیه. مرکز الجامعی للنشر.
۱۶. ملاصدرا (۱۳۶۱). العرشیه. بی جا: انتشارات مولی.
۱۷. ملاصدرا (۱۳۶۳). المشاعر. بی جا: کتابخانه طهوری.
۱۸. ملاصدرا (۱۳۶۸). الحکمه المتعالیه العقلیه فی الاسفار الاربعه. دار احیاء التراث.